اسلام و سر بریدن

Islam and Beheading

www.muhammadanism.org
May 12, 2005
Farsi

فریاد جهان علیه سر بریدن غیر مسلمانان در خاور میانه



جای تعجب نیست چرا که این یک نفرت طبیعی انسانی علیه چنین عمل شنیع و وحشیانه است . بسیاری از مسلمانان نیز نمایش عمومی این جنایت فجیع را محکوم کرده اند .

توجیه:

درواقع بعید بنظر میرسد که کسی درباره مجاز بودن سربریدن یک فرد بیگناه مجادله کند . یک فرد منطقی چنین مجادله ای را یک جنون اخلاقی می انگارد . بدیهی است که یک فرد بیگناه هرگز بطور مشروع مجازات نمیشود چه رسد به اینکه سر بریده شود . حتی مبارزان مسلمان باور نمیکردند که فرد بیگناه سزاوار مجازات باشد پس چرا آنان این افراد بیگناه را سربریدند؟ جواب ساده است ، مسلمانان سلفی[1] (بنیادگرایانی که حواستار بازگشت به متون اصلی اسلام هستند) معتقدند اسیر آنها یک شهروند بیگناه نیست . در نظر آنان اولاً هرکه به الله تسلیم نشود کافر است در ثانی این کافران

[1] "Salafi" in Arabic means fundamentalist in the sense of going back to the original texts of Islam.

شهروندان کشورهائی هستند که دشمنان در حال جنگ با اسلام محسوب میشوند ، درواقع آنها معتقدند که اکثر جهان در حال جنگ با اسلام است . سوماً محمد بر سر بریدن بعنوان شکلی از تنبیه تاکید کرد تا به کسانیکه ممکن بود علیه قران و اقتدار او اقدام کنند هشدار دهد . چهارماً محمد توصیه کرد که تنها هواداران اسلام میتوانند مقیم شبه جزیره عربستان باشند [1].(حتی امروزه نیز فرمان محمد اطاعت میشود و فقط مسلمانان قانوناً میتوانند مقیم شبه جزیره عربستان باشند. فقط مسلمانان میتوانند در عربستان سعودی عبادت کنند و غیر مسلمانانی که در هرنوع فعالیت مذهبی عمومی یا خصوصی شرکت نمایند بوسیله پلیس مذهبی دستگیر شده و اخراج میشود .

آخرین فرمانی که پیامبر داد چنین بود : " نگذارید دو مذهب در شبه جزیره عربستان باقی بماند ."[2]

ابن هومید- سلامه- ابن اسحق – صالح بن کیشان – الظهوری – عبیدالله – عبدالله –غطبه – همگی نقل کرده اند که آخرین فرمان محمد این بود که نگذارید دو دین در شبه جزیره عربستان باقی بماند . بنابر این مسلمانان سلفی مجوز دینی برای قبولاندن فرمان پیامبر اسلام و استفاده از این روش مشخص تنبیه دارند.

محمد خیالی

عجیب است که بعضی از مسلمانان انکار میکنند که سر بریدن در قران و سنت پیامبر مجاز است . بسیاری از مسلمانان پیامبر آرمانگرای اسلام را ارج مینهند . و او را مصلحی میپندارند و میاندیشند که او با تعالیم عقلانی مستدل غالب آمد و با شفقت و ترحم در قلب مردم نفوذ کرد . بنابر این برای بسیاری از مسلمانان غیر ممکن است که تصور کنند محمد کسی را سر بریده یا به روش شریرانه ای با کسی رفتار کرده باشد . آنان صمیمانه بر این باورند که چنین چیزی در محدوده امکان نمیگنجد . آنان بر این گمانند که

[1] Ibn Ishaq, *The Life of Muhammad: A Translation of Ishaq's Sirat Rasul Allah*, Translated by A. Guillaume, Oxford University Press, Oxford, England, (Re-issued in Karachi, Pakistan, 1967, 13th impression, 1998) 1955, pp. 689.
[2] Tabari (838? – 923), Vol. IX, *The Last Years of the Prophet*, In series: The History of al-Tabari (*Ta'rikh al-rusul wa'l-muluk*), Translated by I.K. Poonawala, SUNY series in Near Eastern Studies, Bibliotheca Persica, State University of New York Press, Albany, New York, 1990, p. 206.

زیبائی فوق العاده و تحمل ژرف او آنچنان بود که مردم با سجده خود را به الله تسلیم میکردند .

او (الله) از میان خودشان برای عرب و غیر عرب پیامبری فرستاد . کسی که شریفترین آنان بود . پاکترین در ذات و تربیت ، بزرگترین در زکاوت و گذشت عالم ترین در دانش و فهم و قوی ترین در قاطعیت و اراده . الله جسم و روح او را پاک گردانید و او را از هر اشتباه و خدشه ای مصئون داشت و کمال و داوری به او ارزانی نمود[1] . الله توسط او چشمانی را که کور بودند باز کرد و قلبهائی را که پوشانیده شده بودند و گوشهائی را که کر بودند شفا داد و او مردم را به الله معتقد نمود.این طرز نگرش آرمانی و ایده آلیستی چشمها را روی چهره واقعی و تاریخی محمد کور کرده است زیرا از او تصویری میسازد که آرزودارند باشد نه آنکه واقعاً در تاریخ بوده است .

محمد تاریخی (محمد واقعی)

قران : عربهای پیش از اسلام رسمی داشتند مبنی بر اینکه خویشاوندان قبیله ای میتوانستند برای کسانی که در جنگ اسیر میشوند فدیه دهند . فدیه ای که پیروزمندان در ازای آزادی زندانی دریافت میکردند منبع مهم ثروت بشمار میرفت . یک مبارز مرده ارزش زیادی نداشت . بنابر این دور نمای یک فدیه انگیزه ای قوی برای زنده نگه داشتن زندانی جنگی بشمار میرفت . این رسم جنگجویان را مطمئن میساخت که اگر بطور صلح آمیز تسلیم شوند زندگی خود را از دست نخواهند داد و میتوانستند چشم براه خویشاوندان خود باشند تا با پرداخت فدیه آنان را رها سازند.

با اینحال محمد به پیروان خود گفت که وقتی با غیر مومنین میجنگند به گردن آنان در طول ضربه بزنند به این معنی که بسیاری از دشمنان میبایست قبل از توقف جنگ مضروب گردند . پس از خونریزی فراوان و مغلوب شدن دشمن آنوقت میتوان اسیر

[1] 'Iyad ibn Musa al-Yahsubi, *Muhammad: Messenger of Allah* (*Ash-Shifa* of Qadi 'Iyad), Translated by Aisha A. Bewley, Madinah Press, Inverness, Scotland, ISBN: 1 874216 26 2, 1991 (third reprint, 1999), p. v.

گرفت و انان را محکم بست و فقط در آنزمان امکان نشان دادن سخاوت بود. (و اسیری که اسلام میاورد آزاد میشد) و یا فدیه پذیرفته میشد.

به مسلمانان توصیه میشد که جهاد را مداوماً ادامه دهند تا اینکه غیر مومنین اسلام را بپذیرند و یا بوسیله لشگر مسلمانان مغلوب گردند .

" پس وقتی در جنگ بخاطر خداوند (جهاد) با غیر مومنین برخورد میکنید به گردنهای آنان ضربه بزنید تا وقتی که بسیاری از آنان را بکشید و زخمی کنید سپس محکم انان را بگیرید (اسیرشان کنید)سپس میتوانید با سخاوت رفتار کنید (بدون فدیه آزادشان نمائید)یا فدیه بگیرید (بستگی دارد که کدام به نفع اسلام باشد) تا زمانیکه جنگ بار خود را بر زمین گذارد . بنابر این الله به شما فرمان میدهد که به جهاد علیه کافران ادامه دهید تا اسلام را بپذیرند و از آتش جهنم نجات پیدا کنند ولی اگر الله میخواست میتوانست بدون شما آنان را تنبیه نماید ولی او اجازه داد تا شما بجنگید تا شما را امتحان کند ولی کسانیکه در راه الله کشته شوند او هرگز نخواهد گذاشت که اعمالشان گم شود . " (سوره محمد ٤:٤٧)[1]

بسیاری از مسلمانان قران را در سیاق تاریخی آن نمیخوانند و مطالعه نمیکنند بنابراین وقتی عمل سهمگین سر بریدن را محکوم مینمایند ما در صداقت آنان تردیدی نمیکنیم ظاهراً به نظر میرسد که آنان از تعالیم قران در این مورد بی اطلاعند . در واقع وقتی آنان عمل ظالمانه سر بریدن را محکوم میکنند تعالیم قران را نیز محکوم مینمایند.

ترور:

دلیل و توجیه ضربه زدن به بالای گردن و قطع انگشتان ، وارد کردن وحشت به قلبهای غیر مسلمین بود ، به نظر میرسد که این یک تفسیر به رای قران باشد و بسیاری از تفاسیر برخورد ملایمتری با این آیه دارند . مسلماً اگر معنی آشکار آن درست میبود تاثیر

[1] Al-Hilali, Muhammad and Muhammad M. Khan, *Interpretation of the Meanings of The Noble Qur'an*: A summarized Version of Al-Tabari, Al-Qurtubi, and Ibn Kathir with comments from Sahih Al-Bukhari, Summarized in One Volume, Darussalam Publishers, Riyadh, Saudi Arabia, 1996, pp. 726.

آن رسوخ وحشت در قلب کافران بود . آیا ترجمه پیشرفته بوسیله مبلغین مسلمان برای تماشاچیان غربیشان آنچنان تاثیر تروری را که این آیه میطلبد دارد؟

" به خاطر داشته باش که خدای تو به فرشتگان الهام کرد که من با تو هستم به مومنان استواری بده من وحشت به قلبهای کافران وارد میکنم ، به بالای گردنهایشان ضربه بزنید و تمام سر انگشتانشان را با ضربه قطع نمائید . "   سوره انفال آیه ۸–۱۲[۱]

دوشتان مسلمان ما از ما میخواهند که قران را مطالعه کنیم و ببینیم که خداوند بطور روشن چنین اعمالی را رد میکند و افرادی را که نمیتوانند رحم و بخشش نشان دهند محکوم میکند . در حالیکه در این آیه به نظر میرسد که توصیه میشود به بالای گردنهای کافران ضربه وارد آید و سر انگشتان آنان قطع شود . آیا از این آیه میتوان رحم و بخشش را استنتاج کرد ؟ ایا این آیه قساوت و اعمال عمدی وحشیگری غیر قابل تصور را به نام اسلام توجیه نمیکند ؟ و یا اینکه ما باید قران دیگری را مطالعه نمائیم؟!

"در حالیکه هر روز مردم زیادی زیر لوای این عقیده جان خود را در خاورمیانه از دست میدهند . درنده خوئی خالص چنین اعمالی غیر قابل تصور است . ما نمیخواهیم که شما اسلام یا مسلمانان را بوسیله این اعمال ددمنشاته قضاوت کنید ولی لطفاً مدتی با یک مسلمان مطلع وقت بگذرانید و دریابید که اسلام چیست . میخواهیم که توقف کنید و در اسلام مطالعه نمائید و خواهید دید که خداوند بطور روشن چنین اعمالی را مردود دانسته و مردمی را که نمیتوانند رحم و بخشایش داشته باشند محکوم میکند "   (قران تایمز – ۲٤ جون ۲۰۰٤)

بیزاری (اکراه) و ضعف: بنی قریظه

بسیاری از مسلمانان متعادل از تضور گردن زدن فردی به نام اسلام بر آشفته و مشمئز میشوند . این برآشفتگی اخلاقی در آنان بخوبی قابل درک است . برعکس برخی از مسلمانان محقق متعجب نمیشوند زیرا آنان آشنائی بیشتری با زندگی تاریخی ضبط شده

[1] Ali, Abdullah Yusuf, *The Qur'an: Text, Translation and Commentary*, Tahrike Tarsile Qur'an, Inc, Elmhurst, New York, U.S. Edition 1987, pp. 417-418.

محمد دارند . آنان میدانند که مردان یهودی قبیله بنی قریظه در یک روز سربریده شدند . طبق تخمینهای مورخین مسلمان این عده بین ٦٠٠ تا ٩٠٠ نفر بوده اند.

روزی جبرائیل فرشته درحالیکه عمامه زیبائی به سر داشت با شکوه و جلال فراوان سوار بر الاغی سفید وارد شهر شد با پالانی از پارچه زربفت که روی الاغ افتاده بود. الاغ به سوی محمد یورتمه رفت و جبرئیل اعلام کرد : خداوند به تو میفرماید که به سوی بنی قریظه برو.جبرئیل گفت که الله نقشه دارد که بنی قریظه ی بیخبر از همه جا را در رعب و وحشت بیاندازد .

طبق آنچه که الزوهری به من گفت در وقت نماز جبرئیل به سوی پیامبر رفت درحالیکه دستار زرینی بر سر داشت و سوار بر قاطری که مزین به پارچه زرلفت بود . از پیامبر پرسید که آیا از جنگ صرفنظر کرده است و وقتی او پاسخ مثبت داد گفت که فرشتگان هنوز سلاحشان را کنار نگذاشته اند و خداوند به تو فرمان میدهد که بسوی بنی قریظه بروی و من میروم تا استحکامات ایشان را بلرزانم.

پیامبر از میان همراهانش در السورین گذشت و پیش از آنکه بسوی بنی قریظه برود پرسید که آیا کسی از میان آنان عبور کرد یا نه . آنان پاسخ دادند که رهیاب خلیفه المجلسی روی استر سفیدی با زین مزین به پارچه زربفت رد شد . او گفت : او جبرئیل بود که بسوی بنو قریظه فرستاده شد تا قلعه آنان را بلرزاند و وحشت در قلبهای آنان بیاورد[١] .

بنی قریظه از محمد میترسیدند و هرگز نمیخواستند با او وارد جنگ شوند و بر محکومیت خود نیز نمیتوانستند پا برجا بمانند حیای بسوی آنان رفت و آنقدر پافشاری کرد تا توانست با آنان قرار داد امنیتی ببندد که علیه لشگر محمد با هم همدست شوند هرچند آنان کلاً فاقد کینه توزی نسبت به محمد بودند ولی با بیزاری و اکراه تصمیم مرگباری گرفتند و با سایر قبایل علیه محمد متحد شدند . الطبری در تاریخ خود جزئیات اکراه آنان را شرح میدهد :

[1] *op. cit.*, Ibn Ishaq, p. 461.

ابن خطب بسوی کعب ابن اسد القریظی رفت که مالک مقاوله نامه و پیمان بنوقریظه بود . کعب با رسول الله بخاطر مردم خود اتش بس کرده بود و قرار داد بسته بود[1] وقتی کعب صدای اخطب را شنید از درون قلعه بر او فریاد زد . اخطب اجازه خواست وارد شود ولی کعب از باز کردن در خودداری نمود . اخطب گفت : " وای بر تو در را بروی من باز کن " کعب پاسخ داد : "وای بر تو اخطب ، تو کسی هستی که بدبختی به بار میاوری ، من با محمد آتش بس امضا کرده ام و معاهده را نخواهم شکست . من از سوی او ایمان و حقیقت دیده ام " اخطب گفت بخدا قسم تو بخاطر اینکه به من گندم و جو و خوراک ندهی مرا میرانی ولی من با تو چیزی نخواهم خورد[2] . این حرف او را عصبانی کرد پس در را بروی او گشود . اخطب گفت وای بر تو کعب من برای تو قدرت جاودانی و دریائی لبریز آورده ام من برای تو قریش را آورده ام با رهبرانش که در محل تلاقی بستر رودخانه بارام و قتافن اردو زده اند . آنها با من عهد نامه امضا کرده اند که کنار نکشند تا وقتی که محمد و کسانی را که با اویند ریشه کن کنند . کعب ابن اسد به او گفت "به خدا قسم که تو برای من خفت ابدی آوردی . ابر بی بارانی که فقط می غرد و رعد و برق میزند و دیگر هیچ چیز ندارد مرا ترک کن تا با محمد به قرار دادمان ادامه دهم چرا که من بجز حقیقت و ایمان از محمد چیزی ندیده ام . ولی اخطب آنقدر او را وسوسه کرد[3] تا اینکه کعب به او تسلیم شد[4] . بنی قریظه میخواستند از جنگ اجتناب کنند ، پس در جستجوی راه مسالمت آمیزی برای تسلیم شدن به محمد بودند . از او خواستند

---

[1] The Banu Qurayzah were one of the three main Jewish tribes of Medina, with lands toward the southeast of the oasis; see EI2, s.v, Kurayza. On this treaty, cf. W, 454-56, which implies that it was a document written by Muhammad and that Huyayy, having persuaded Ka'b to go over to his side, tore it up.

[2] Jashishah was a gruel of coarsely ground wheat or barley, sometimes with the addition of dates and meat. See Lane, *Lexicon*, II, 425.

[3] [3] Literally, "kept twisting [the fur of] the upper part and the fore part of the hump"; the metaphor is of a refractory camel that must be massaged and coaxed before it will allow the nose rein to be attached. See Lane, *Lexicon*, VI, s.v. *gharib*

[4] Al-Tabari, The History of al-Tabari (*Ta'rikh al-rusul wa'l-muluk*), Vol. VIII, The Victory of Islam, Translated by M. Fishbein, State University of New York Press, Albany, New York, 1997, p. 14-15.

تا ابو لبابا را بفرستد تا با او مشورت کنند که چه باید بکنند . ابولبابا برای آنان متاسف بود . میدانست که محمد قصد دارد آنان را قربانی کرده و سرهایشان را گوش تا گوش ببرد .

سپس آنان (قریظه) به پیامبر پیغام دادند که ابو لبابا بن عبدل ماندهیر برادر بن عمروبن عوف (چرا که انان متحد بحوس بودند) را بسوی ما بفرست تا با او مشورت کنیم . پس پیامبر او را بسوی آنان فرستاد . وقتی او را دیدند بسویش شتافتند زنان و کودکان را دید و زاری کنان برایشان متاسف بود . آنان گفتند : " آه ابو لبابا آیا فکر میکنی که باید به داوری محمد تسلیم شویم ! او گفت بله و به گلویش اشاره کرد به معنی گلو بریدن[1] . با این حال حتی پس از آنکه به آنان هشدار داده شد که سر بریده خواهند شد تصمیم گرفتند که به شفقت و رحم محمد تسلیم شوند . امیدوار بودند که برخورد ملایمی با آنان بشود . دوستان آنان در مدینه از محمد تقاضا کردند که مهرآمیز داوری کند . با تظاهر به منطقی بودن محمد خواستار آن شد که یکی از میان خودشان به قضاوت بپردازد . به نظر منطقی میامد پس انان موافقت کردند و فکر میکردند یکی از آنان که پیش اوست انتخاب خواهد شد . آنان فکر نمیکردند که محمد سعد ابن مع را بخواند که از قریظه متنفر بود که بیاید و قضاوت کند . محمد با زیرکی آنها را با سخن خودشان به تله انداخت.

صبح آنها (قریظه) تسلیم داوری محمد شدند و العوس گفت : " اوه پیامبر آنها متحد ما هستند نه متحد خزرج و میدانی که اخیراً چگونه با متحدان برادرانمان رفتار کردی اکنون پیامبر ابن قینوق را که متحد خزرج بود به محاصره در آورده بود و وقتی آنها تسلیم شدند عبدالله ابن عبید ابن سلول از او خواسته بود که آنان را به او بدهد. بنا برا ین وقتی العوص سخن گفت پیامبر گفت عوس اگر یکی از افراد شما در مورد آنان قضاوت کند تو راضی خواهی شد ؟ وقتی انان موافقت کردند گفت سعد ابن موعه آن فرد است[2] . سعد ابن موعه وارد صحنه شد و باز تاکید کرد که آیا قضاوت او مانند محمد مورد قبول آنان هست ؟ همه موافقت کرده گفتند بلی امید آنان به مدارا فورا از بین رفت وقتی که

---

[1] *op. cit.*, Ibn Ishaq, p. 462
[2] *op. cit.*, Ibn Ishaq, p. 463.

سعد گفت " پس حکم من این است که مردان باید کشته شوند دارائی ها تقسیم شود و زنان و کودکان اسیر شوند[1] " محمد از این حکم به وجد آمده گفت تو حکم الله را در بالای آسمان هفتم قرار دادی . آنچه که پس از آن رخ داد به خوبی در کتاب ابن اسحق شرح داده شده است : " سپس آنان (قریظه) محاصره شدند . پیامبر آنها را در مدینه در منزلی حبس کرد سپس پیامبر به بازار مدینه رفت (که امروز هنوز هم بازار آنجاست) و شیار در آنجا کند . سپس به دنبال آنان فرستاد و سرهایشان را در آن شیار ها با ضربت قطع کرد بطوریکه دسته دسته به نزد او آورده میشدند در میان انان دشمنان الله ابن اخطب و رهبرشان کعب ابن اسد بودند تماماً ٦٠٠ یا ٧٠٠ تن تخمین زده میشدند هرچند بعضی ٨٠٠ الی ٩٠٠ نفر هم تخمین زده اند. همانطور که به گودالها و به سمت پیامبر برده میشدند از کعب پرسیدند که به نظر او بر سر آنان چه حواهد آمد . او پاسخ داد : هرگز نمیفهمید . نمیبینید که احضار کنندگان متوقف نمیشوند و کسانیکه بیرون آورده میشوند هرگز باز نمیگردند ؟ حکم الله مرگ است. این ادامه یافت تا پیامبر کار آنان را به پایان رسانید.

چرا محمد سعد را انتخاب کرد تا یهودیان قریظه را قضاوت کند؟ او دو دلیل داشت . محمد میدانست که کعب سوگند خورده بود که قبل از مرگ بنو قریظه را نابود نماید چراکه عمیقاً از این یهودیان متنفر بود . سعد گفته بود : صورتت در جهنم عرق کند[2] . خداوندا اگر جنگ با قریش به درازا میکشد مرا معاف کن چون بیش از هرچیز میخواهم با کسانی بجنگم که به پیامبر توهین کرده اند و او را دروغگو میخوانند و رد میکنند . خداوندا وقتی جنگ بین ما و آنان را بر میگزینی به من طهارت عطا کن و نگذار بمیرم تا وقتی که این آرزویم را در مورد بنی قریظه ببینم .

دوماً وقتی سعد به سختی زخمی شده بود محمد برای او مراقب و پرستاری فراهم آورد در دوران نقاهت به عیادت او میرفت و او را محبت مینمود . سعد مدیون محمد بود و

---

1 *op. cit.*, Ibn Ishaq, p. 464
2 *op. cit.*, Ibn Ishaq, p. 457.

مرهون لطف او . نفرت او از قریظه و آرزوی او برای خوشنودی محمد سرنوشت بدی را برای این قبیله یهودی رقم زد .

پیامبر سعد را در خیمه ای متعلق به اصلام و در داخل مسجد خود جا داد آن زن از زخمیان پرستاری میکرد و از مسلمانانی که نیاز به مراقبت داشتند دیدن میکرد وقتی در جنگ خندق سعد با تیر زخمی شد پیامبر به افرادش گفته بود که سعد را به خیمه آن زن ببرند تا بعداً از او ملاقات کند . هنگامیکه محمد سعد را برگزید که بر بنی قریظه داوری کند افرادش به سمت او آمدند و او را سوار بر الاغی کردند که کوسن چرمی بر ان نهاده بودند و او مردی تنومند بود . همانطور که او را به سمت پیامبر میبردند گفتند با دوستانت مهربان باش چرا که پیامبر ترا میانجی قرار داده است[1]. پیامبر یهودیان را حبس کرد تا وقتی که در محل بازار شهر گودال کندند محمد آنها را دسته دسته به آنجا آورد و آنان را سر برید . این سر بریدن عمومی در میان جمعیت ایجاد رعب و وحشت نمود که هرکه محمد را به چالش بکشد سزاوار چنین مرگی خواهد بود ، بسیاری خواهان نشان دادن رافت و ترحم نسبت به بنی قریظه بودند ولی صدای آنان به گوش محمد نمیرسید . چرا محمد به اندازه دیگران در مدینه نمیتوانست ترحم داشته باشد ؟ آیا او با کشتن یهودیان قریظه ، انگیزه جمع آوری کالا ها و اموال ایشان را داشت ؟

بسیاری از طلبه های الازهر – بزرگترین قدرت مذهبی سنی – سر بریده شدن شهروندان امریکائی را بوسیله افراد ناشناس در عراق محکوم میکنند و میگویند چنین اعمالی خلاف اسلام است " اسلام به انسان ارج میگذارد زنده یا مرده و بریدن سر امریکائی ها ، عمل قطع عضو و مثله کردن در اسلام ممنوع میباشد . ولی اگر محمد مسلمان بود چرا خلاف این امر را تعلیم داد ؟ آیا ملایان الازهر با زندگی محمد آشنا نیستند ؟

۴۰۰ یهودی:

قدیمیترین سندی که از تاریخ اسلام موجود است نمونه ی دیگر است که نشان میدهد محمد فرمان داد که سر ۴۰۰ یهودی را از بدن جدا کردند ، بطور خلاصه شرح ماوقع

[1] *op. cit.*, Ibn Ishaq, p. 463

چنین است که محمد به خزرج فرمان میدهد که سر ٤٠٠ یهودی را قطع نماید در حالیکه اوس مسئول چنین کاری بود ، این امر اوس را ناراحت میکند چون تمام این تفریح نصیب خزرج شده بودومانند بچه های لوس اخم کرده بود ، پس محمد اجازه داد که اوس ١٢ یهودی آخر را سرببرند . از آنجا که فقط دوازده بهودی باقی مانده بود محمد به دو اوس گفت که یک یهودی را بین خود تقسیم کنند چرا که برای هر اوس به اندازه کافی یهودی باقی نمانده بود تا هر کدام یکنفر را سرببرند . حکمت محمد اوس را آرام کرد ! حویه آنچنان تحت تاثیر عمل سر بریدن قرار گرفت که فوراً اسلام آورد و گفت : بخدا قسم این دین حقیقی است . ابو عبیده در اقتدار ابو عمر مدینی میگوید : وقتی پیامبر به بهترین صورت کار بنو قریظه را ساخت ، ٤٠٠ مرد یهودی را که متحد اوس و علیه خزرج بودند دستگیر کرد و دستور داد که سر بریده شوند . خزرج با رضایت تمام شروع به بریدن سر آنان کرد پیامبر دید که چهره خزرج حاکی از خوشحالی و لذت آنان است ولی چنین علامتی در سمت اوس دیده نمیشد و مظنون شد که شاید این بخاطر اتحادی است که بین آنان و بنو قریظه وجود داشت و وقتی فقط دوازه یهودی باقی مانده بود آنان را به اوس واگذار کرد و هر نفر را بین دو اوس تقسیم نمود و گفت با هم ضربه بزنید و با هم کارش را تمام کنید . کسی که بسیار با آنان دست درازی کرده بود کعب ابن یهودا بود که مردی مهم در میان آنان بود . او به فحیصه و ابو بردا داده شده بود . این ابو بردا کسی بود که پیامبر به او اجازه داده بود که در عید بردا بزغاله ای را قربانی نماید . پس گفت : بگذار فحیصه به او ضربه بزند و ابو بردا کارش را تمام کند پس او یک ضربه زد ولی سرش را کاملاً قطع نکرد و ابو بردا کار او را تمام ساخت حویسه که هنوز ایمان نداشت به برادرش گفت : آیا تو کعب بن یهودا را کشتی ؟ وقتی جواب داد که این کار را کرده است ، گفت بخدا قسم بیشتر گوشت شکم تو از ثروت او آمده است ! و او جواب داد اگر کسی که به من دستور داد که او را بکشم دستور میداد که تو را هم بکشم ، چنین

کرده بودم. او از این پاسخ تعجب کرد و شب را تا صبح بیدار ماند تا اینکه صبح گفت بخدا قسم این دین حقیقی است پس به سوی پیامبر آمد و ایمان آورد[1] ...

این توضیحات تاریخی سخنان مسیونرهای مسیحی برای بدنام کردن اسلام نیست ، اینها توضیحات یکی از معتبر ترین مورخان اسلام یعنی ابن اسحق میباشد که عشقی عمیق و احترامی وصف ناشدنی برای محمد قائل بود . ما توضیحات او را عرضه کردیم زیرا اکثر مسلمانان سیرت رسول الله اسحق را مطالعه نکرده اند. همچنین شک نداریم که محمد مدافعان زیادی دارد که این سر بریدن ها را توجیه میکنند و این نیز ما را متعجب نمیسازد بلکه از این متعجبیم که چرا برخی مسلمانان تمایل دارند که برای سر بریدنهای محمد بهانه بیاورند در حالیکه براحتی مسلمینی را که امروز جنایت کمتری را ارائه میدهند محکوم میکنند . آیا این بدین خاطر نیست که امروزه ، سربریدن ، اسلام را بد جلوه میدهد ؟ آیا برای یک مسلمان غلط است که نمونه محمد را پیش بگیرد ؟ آیا ما به این نتیجه نمیرسیم که محمد و این نظامیان مسلمان هر دو اعمال غیر انسانی انجام میدادند ؟

ما بسیار متاسفیم که این تروریستها این اعمال غیر انسانی را تحت نام دین و فرهنگ ما انجام میدهند .   "وزیر اطلاعات امارات متحده عربی شیخ عبدالله بن زاید آل نحیان"

محمد قبیله یهودی الندیر را از شهر مدینه عقب راند و انان به منطقه یهودی نشین خیبر گریختند به آنها اجازه داده شد تنها آنچه را که برپشت شترانشان میتوانند حمل کنند را با خود بر دارند و مابقی دارائیشان باید در مدینه برای مسلمانان میماند . بدون شک آنان طلا و نقره شان را با خود بردند چون هم ارزش مادی داشت و هم به آسانی حمل میشد . کینانا خزانه دار جامعه الندیر بود و کالا های با ارزش نزد او به امانت گذاشته میشد ، محمد و همراهانش که در جستجوی غنیمت بودند به روستا های خیبر که میدانستند باید در آنجا طلا و نقره باشد هجوم بردند . کینانا به حضور پیامبر آورده شد و در مورد محل خزانه مورد سوال قرار گرفت ولی او انکار کرد پس یک یهودی را به نزد پیامبر آوردند و او گفت که کینانا را دیده است که هر روز صبح زود به یک خرابه معینی میرود . پیامبر به

[1] *op. cit.*, Ibn Ishaq, p. 752.

کینانا گفت میدانی که اگر بفهمیم که نزد توست ، کشته خواهی شد ؟ و او گفت بله پیامبر فرمان داد که خرابه حفاری شود و قسمتی از گنج پیدا شد و وقتی دوباره از کینانا سوال شد او انکار کرد پس پیامبر به الزبیر بن العوام دستور داد شکنجه اش کن تا وقتی که بدانی چه دارد . پس او با سنگ چخماق و فولاد بر سینه اش آتش افروخت تا وقتی که به حال مرگ افتاد سپس پیامبر او را تحویل محمد ابن مسلم داد تا سر از تنش جدا کند و انتقام برادرش محمود را از او بگیرد[1] . (ابن اسحق صفحه ۵۱۵)(محمود کسی بود که در حین حمله به قبیله الندیر کشته شده بود)

طمع

اولین چیزی که متوجه میشویم این است که محمد برای خزاین قبیله یهودی الندیر حریص بود که تحت حفاظت کیانا قرار داشت . محمد راضی نبود که آنها را از خانه و سرزمینشان مدینه بیرون کند . او آنها را تعقیب کرد چون طلا و نقره شان را هم میخواست .

تهدید

بعد محمد کیانا را به مرگ تهدید نمود مگر آنکه خیانت میکرد و محل گنج مخفی را لو میداد اما کیانا محافظ وفاداری بود و بوسیله تهدید شوم محمد تکان نخورد و این در حالیست که افراد ترسو و بزدل برای حفظ جان خود در امانت خیانت میکنند.

شکنجه

محمد دستور داد که کیانا را شکنجه نمایند ."شکنجه اش کن تا در آوری چه دارد " . الزوبیر روی سینه کیانا آتش افروخت و او را تا سرحد مرگ سوزاند و کیانا تا حد مرگ شکنجه را تحمل کرد بدون آنکه به طرح پلید محمد تسلیم شود.

سربریدن

و در آخر قبل از آنکه کیانا کاملا بمیرد ، محمد او را تحویل داد تا سر بریده شود . او بدترین ستمی را که میتوان تصور کرد علیه کیانا انجام داد و او قیمت نهائی را برای

[1] *op. cit*., Ibn Ishaq, p. 515. As a side note, it should not be imagined that Kinana himself was responsible for Mahmud's death who was killed by millstone cast over the wall in self-defense against the unprovoked attack by Muhammad and his followers. It was an Arabic revenge killing against the al-Nadir tribe

وفاداریش پرداخت . کیانا زنده نماند تا ستمی را که بر زندانی دیگر محمد ، ابوغریب، روا شد ببیند .

شهوت

حرص ، تهدید و شکنجه و سربریدن قصه مرگ کیانا را کامل نمیکند محمد مرگ کیانا را به دلیل دیگری هم میخواست . او چشم طمع به زن کیانا صفیا داشت. از اینرو این انگیزه مهم دیگری بود برای قتل کیانا . محمد در میان اسرا صفیا که زن کیانا بن الربی بود را برای خودش برگزید[1]. وقتی رسول ، قلعه القاموس ابن ابوال هوجیک را تسخیر کرد ، صفیا به همراه زنی دیگر نزد او آورده شدند . بلال که آنها را میاورد از طرف دیگری که یهودیان کشته شده افتاده بودند انها را میاورد ، وقتی زنی که همراه صفیا بود کشته ها را دید جیغ زد و خود را زد و خاک بر سر خود ریخت وقتی که رسول او را دید گفت : این زن پلید را از من دور کنید و دستور داد که صفیا پشت او گذاشته شود و ردای خود را بر او انداخت پس مسلمین دانستند که او را برای خودش برگزیده است[2] ...

بنابر این انگیزه ناشی از شهوت تصاحب همسر مرد دیگر ی و حرص گنج ، محمد را واداشت تا کیانا را وادار کند که طلا و نقره تحت حفاظت خود را تسلیم کند . این تهدید در کیانا موثر واقع نشد پس محمد او را شکنجه نمود و سر از تنش جدا کرد.

در حالیکه مسلمین آزادی فکری ندارند که در باره رفتار علنی محمد سوال نمایند ، ما از آنان میپرسیم حداقل برای ارزشیابی اعمال محمد از خودشان بپرسند که آیا واقعا این رفتار یک پیامبر خداست؟ آیا رفتار محمد مطابقت دارد با رفتار سالم محمدی که بوسیله اسلامگرایان ادعا میشود ؟ اگر عمل وحشتناک سر بریدن با اسلام نا سازگار است آیا اعمال محمد خلاف تعالیم اسلام است ؟

[1] *op. cit.*, Ibn Ishaq, p. 511
[2] *op. cit.*, Ibn Ishaq, p. 514-515.

سر بریدن وحشیانه نیکولاس برگ ، پل جانسون و کیم سول ایل به اشتباه به عنوان " اعمال مبارزان اسلامی" توضیح داده شده ، البته این اعمال ، تروریستی و مخاصمه آمیز هستند ولی اعمال اسلامی نیستند ... فلوریدا تایمز یونیون ۲۵ جون ۲۰۰٤

کانال خون

ابوبکر اولین خلیفه دولت در حال ظهور اسلام بود (٦٣٢-٦٣٤ میلادی) او یکی از اولین مردانی بود که به محمد گروید[۱] ، اولین دختر ابوبکر عایشه ، وقتی نه ساله بود با محمد ازدواج کرد و در سالهای آخر عمر همسر محبوبش محسوب گردید . فرمانده لشگر ابوبکر خلید ابن ولید المخزومی بود که تحت فرماندهی محمد هم جنگیده بود . قبل از آنکه داستان را ادامه بدهیم باید دودستگی در اسلام را آنطور که مسلمانان میانه رو گسترش داده اند و تاریخ ضبط شده بوسیله مسلمانان را مورد بررسی قرار دهیم.

طبق نظر امروزی دعوت به اسلام از مرکز خود بطور صلح آمیزی گسترش یافت و مردم را دعوت کرد که تسلیم الله و پیامبر او شوند . آنها ادعا میکنند که روشنی حقیقت اسلام ، طبیعت انسانی را از جاهلیت بسوی نور حقیقی اسلام کشانید و با اطمینان اعلام میدارند که جهاد هرگز تهاجمی نیست بلکه تدافعی است . با اینحال چون حقیقت بسیار مهمتر از تخیل است ما باید تاریخ حقیقی اسلام را مطالعه کنیم .

ابوبکر به خلیدابن ولید دستور داد که لشگر را رهبری کند تا اسلام را تا نواحی عربستان گسترش دهد[۲] (طبری جلد ۱)او توسط ابوبکر انتخاب شد زیرا چنان تحت رهبری محمد جنگیده بود که لقب شمشیر الله را بدست آورده بود[۳](طبری جلد ۸ صفحه ۷۱) .

دعوت به اسلام سه گزینه داشت ۱- اسلام را بپذیرند و در امان باشند ۲- تسلیم شوند و جزیه بپردازند ۳- برای مرگ آماده شوند .

---

[1] Tabari (838? – 923), Vol. VI, Muhammad at Mecca, In series: The History of al-Tabari (Ta'rikh al-rusul wa'l-muluk), Translated and annotated by W.M. Watt and M.V. McDonald, SUNY series in Near Eastern Studies, Bibliotheca Persica, State University of New York Press, Albany, New York, 1988, pp. 84.
[2] Tabari (838? – 923), Vol. XI, The Challenge to the Empires, In series: The History of al-Tabari (Ta'rikh al-rusul wa'l-muluk), Translated by K.Y. Blankkinship, SUNY series in Near Eastern Studies, Bibliotheca Persica, State University of New York Press, Albany, New York, 1993, p. 1-2.
[3] *op. cit.*, al-Tabari, VIII, p. 71

بسم الله ارحمن الرحیم از خلید ابن ولید به حاکمان پرسیا : اسلام را با میل بپذیرید تا در امان باشید در غیر این صورت پیمان محافظت با ما ببندید و جزیه بپردازید و گرنه مردانی را به نزدتان میاورم که دوستدار مرگند همانطور که شما دوستدار شرابید[1] (طبری جلد ۸) همانطور که روشن است دعوت به اسلام مساوی با تحدید به جنگ بود . اگر مردم دعوت به پذیرش را قبول نمیکردند یا جزیه نمیپرداختند ، جنگ در پیش بود . دوستان مسلمان ما علاقه دارند به ما بگویند که اسلام با دعوت مردم به اسلام گسترش یافت در حالیکه از اشاره به اینکه دعوت شامل تحدید به جنگ بود ، اجتناب میکنند . درست است که یک روی سکه دعوت به اسلام بود ولی روی دیگر سکه اعلان جنگ بود . در عالم واقع این تحدید به جنگ بود که بیشتر مردم را ترغیب به پذیرش دعوت اسلام میکرد.

در سال ۱۲ هجری، ابوبکر ، خلید را به عراق فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت نماید در کنار رود فرات خلید با برخی مسیحیان و ایرانیان جنگید که دعوت او را نپذیرفته بودند ، خلید به الله قسم خورد که اگر بر آنان پیروز شود جوی خون راه بیاندازد و برای براوردن سوگندش دستور داد که ایرانیان و مسیحیان زنده دستگیر شوند . تعداد اسرا آنقدر زیاد بود که یک روز و نیم طول کشید که سرهاشان را از بدنشان جدا نمایند و خون در کانال خشک جاری شود.

خلید یک مشکل جدی داشت . خون در مجاورت هوا منعقد میشد و جریان نمیافت بنابر این نمیتوانست سوگندش را بجا آورد ، الکواکا به خلید گفت که بگذارد آب دوباره در کانال جریان پیدا کند و آب سرخ موجب گردد که تعهد او به الله انجام پذیرد . خلید گفت : خدایا اگر تو سربازانشان را به ما تحویل دهی خود را نسبت به تو متعهد میکنم که یکی از آنان را که بر ایشان چیره شده ایم وا نگذارم تا انکه خونشان در کانال جاری گردد. پس خداوند آنان را شکست داد . سپس خلید به قاصد خود فرمان داد که به آنان اعلام کند دستگیر کنید و کسی را نکشید مگر آنکه به مقاومت ادامه دهند ، در نتیجه زندانیان را دسته کرد و پیش اورد . او مردان خاصی را برگزید تا سرهای آنان را در کانال جدا کنند و

[1] *op. cit.*, al-Tabari, XI, p. 44-45

اینکار یک روز و یک شب طول کشید . روز بعد و روزبعد از آنهم آنان را تعقیب کرد تا وقتی که به بین النهرین رسیدند و در تمام مسیر های اولیز و در فواصل آن سرهای آنان را قطع نمود[1] . الکاکا و دیگران به خلیفه گفتند اگر تمامی ساکنان زمین را هم بکشی خونشان جاری نخواهد شد خون منعقد میشود و روی زمین میخشکد و هرگز جاری نخواهد شد ، پس آب روی آن بفرست تا سوگندت را براورده کنی . خلید کانال را باز کرد و خونهای ریخته شده جریان یافت و تا امروز آن محل کانال خون نامیده میشود . شبیرابن الخصاصیه گفت : به ما رسیده است که زمین وقتی خون پسر آدم را خشک کرد ، از خشکاندن خون باز داشته شد و خون از جریان یافتن بازداشته شد و منعقد گردید[2](طبری جلد ٦)[3].

ابوبکر و خلید هردو از صحابه محمد بودند . ابوبکر اولین خلیفه و خلید رهبر نظامی او و ملقب به شمشیر الله بود پس شکی نیست که آنان مسلمانان حقیقی و مومن بودند گخ بر طبق نمونه و اصول محمد و اسلام حرکت میکردند . چرا مسلمانان به رفتار قهر آمیز که همراه با دعوت اسلام است اشاره نمیکنند ؟ چرا مسلمانان میانه رو عمل سربریدن را تقبیح میکنند در حالیکه قهرمانان اسلامی آنان دست به اینکار میزدند ؟

گناهِ استحاله اسلام به دوش کیست ؟ آیا ابوبکر و دیگر خلفا اینکار را کرده اند یا مسلمین میانه رو بوسیله محکوم کردن سربریدن بعنوان عملی شنیع و وحشیانه ؟ به عبارت دیگر سربریدن اگر عملی است وحشیانه چرا باید از محمد پیروی کرد؟

پرتاب از روی پل

در عین التمر خلید قلعه را محاصره کرد و اجازه نمیداد که ساکنان با امنیت عبور کنند پس آنان تصمیم گرفتند به شرایط محاصره کننده تسلیم شوند. ظاهراً آنان انتظار داشتند که او انان را به اسلام دعوت نماید و زندگیشان را به آنان ببخشد ولی آن امید خوشباورانه به

[1] A subdistrict on the lower Nahr Sura in Bihqubadh, east of the Euphrates. It disappears after the conquest. See Morony, *Iraq*, 149. But see note 234, below.
[2] He is Zahm b. Ma'bad b. Sharahil b. Sab'b. Dubari al-Sadusi. See Ibn al-Kalbi, *Gamharat*, II, 225; Ibn Sa'd, *Tabaqat*, VI, 50; VII, 55; Ibn Hajar, *Isabah*, I, 159.
[3] *op. cit.*, al-Tabari, XI, p. 24.

رحم ، تحقق نیافت . او اخاه را سر برید و بدن بیجان او را از روی پل پرتاب کرد تا سایرین را بترساند[1] . او رهبر دیگری را هم سر برید و این توضیحات نشان میدهد که عمل سر بریدن و اسلام کاملاً با هم سازگارند .

خلید با لشگر اسلام نزدیک شد تا قلعه را محاصره کند . او با خود اخاه و عمر بن السعیخ را بعنوان زندانی داشت . دشمن امیدوار بود که خلید مانند اعرابی باشد که حمله میکنند و دور میشوند ولی وقتی دیدند که خلید قصد دارد آنان را بگیرد تثاضای امان کردند[2] . ولی خلید خودداری کرد مگر به روش خودشان و آنان پذیرفتند. وقتی دروازه را گشودند خلید آنان را به مسلمانان سپرد تا دسنگیرشان کنند . خلید دستور داد که اخاه که محافظ آنان بود سر بریده شوند تا عبرتی باشد برای زندانیان ، سپس خلید عمرابن سعیخ را هم سر برید و تمام مردان قلعه را نیز و تمام دارائی انان که در قلعه بود را مصادره کرد و قلعه را از بین برد[3].

نتیجه گیری

چه فاصله اخلاقی بیکرانی است بین عیسی مسیح و محمد .

محمد در تاریخ جنایتکاری بوده که با انگیزه شهوت و طمع و عیسی مسیح نجات دهنده ای با انگیزه عشق برای گنهکاران . او آنقدر آنان را دوست داشت که برای آنان قربانی شد . نجات دهنده گناهکاران را دوست داشته باشید تا نجات ابدی یابید . عیسی مسیح برای شما مرد تا شما حیات ابدی و رفاقت با خدای جهان داشته باشید . شما نمیتوانید در پیشگاه آن قدوس بایستید با پارسائی خود و تشریفات دینی مرده. شما به پارسائی ربانی نیاز دارید که تنها از سوی خدا بوسیله ایمان به عیسی مسیح به دست میاید . درست در زمانی که ضعیف بودیم عیسی برای منکران خدا مرد . بندرت پیش میاید که کسی برای یک انسان درستکار حاضر به مرگ شود هرچند که برای یک انسان حوب ممکن است

---

[1] *op. cit.*, al-Tabari, XI, p. 58, 59.

[2] Apparently 'Am b. Khuwaylid al-Sa'iq al-Kilabi. See Ibn al-Kalbi, *Gamharat*, I, 96; II, 176; Ibn Durayd, *Ishtiqaq*, 297; Yaqut, *Mu' jam*, I, 166. His death does not seem to be reported except in this place.

[3] *op. cit.*, al-Tabari, XI, p. 54-55.

کسی حاضر شود که بمیزد ولی خداوند عضق خود را به ما اینگونه نشان داد : وقتی که هنوز گناهکار بودیم ، مسیح به خاطر ما مرد تا ما بخاطر خون او داوری نشویم .

(کتاب مقدس، رساله به رومیان ۵ :۱۰ -٦)